

۱۰۰سالگی کودتای سوم اسفند

وضعیت رضاشاه در سال‌های تبعید به واقع رقت‌بار است و هر قدر هم بخواهیم سیمای یک قهرمان را از او ترسیم کنیم بخش آخر کار را خراب می‌کند.



وضعیت رضاشاه در سال‌های تبعید به واقع رقت‌بار است و هر قدر هم بخواهیم سیمای یک قهرمان را از او ترسیم کنیم بخش آخر کار را خراب می‌کند. شگفتا که فرزند او نیز به چنین سرنوشتی مبتلا شد. اگر انگلستان آن بلا را سر رضاشاه آورد چرا محمدرضاشاه فاصله نگرفت؟ چرا پشت مصدق که داشت از همان انگلستان انتقام می‌گرفت نایستاد؟

به گزارش ایسنا، مهرداد خدیر، روزنامه نگار در یادداشتی در عصر ایران نوشت: «امروز سوم اسفند ۱۳۹۹ خورشیدی، یکصدمین سالگرد کودتای سوم اسفند (حوت) ۱۳۹۹ خورشیدی و آغاز روند به قدرت رسیدن رضاخان/ سردار سپه/ رضاشاه/ پهلوی هاست؛ کودتایی که با دو شخصیت اصلی (سیدضیاء الدین طباطبایی و رضاخان میرپنج) شناخته می‌شود و دربارهٔ حامیان خارجی آن در تمام این ۱۰۰ سال بحث‌های فراوان درگرفته است.

از کسانی که به تمامی دست‌پخت و سناریوی انگلیسی می‌دانند تا انکارکنندگان که رضاخان/ سردار سپه/ رضاشاه را به مثابه قهرمان ملی و در قوارهٔ نادرشاه و آقامحمدخان قاجار برمی‌کشند با این وصف که هر سه ایران را یکپارچه کردند یا متحد ساختند.

هر چند یکصدمین سالگرد مناسبی است تا توجه به این موضوع در سطح نخبگان و اهل تاریخ و سیاست محدود نماند و در جامعه و افکار عمومی و رسانه‌ها نیز به عنوان رخدادی تاریخی طرح شود اما چون بهانه‌ای برای نقد عملکردها در تاریخ ۴۲ سالهٔ جمهوری اسلامی ایران نیز بوده به جای آن که در وجه تاریخی متوقف بماند به قالبی برای نقد و نفی یا ستایش و سرزنش هم بدل شده است.

در این گفتار و به شیوه‌ای متفاوت با سال‌های پیش چند نکته را در این باره یادآور می‌شوم:

۱. پیرنگ شدن نام رضاشاه در سال‌های اخیر را نمی‌توان تنها به علاقه‌های تاریخی مردم ایران نسبت داد؛ چرا که اگر چنین بود همین علاقه را به تاریخ انقلاب مشروطه و قهرمانان آن در ۱۵ سال قبل از کودتای سوم اسفند نشان می‌دادند؛ حال آن که می‌دانیم اطلاعات غالب ایرانیان از انقلابی که ایران را به جهان پیوند زد و مناسبات کهنه را برانداخت، اندک است. پس دلیل یا دلایل دیگری دارد. می‌تواند ناشی از تبلیغات شبکهٔ «من و تو» و نفوذ شبکه‌های اجتماعی یا نارضایتی از عملکردها باشد. پیداشدن جسد مومیایی شدهٔ منتسب به رضاشاه و شعارهایی در دی ۹۶ نیز قطعاً بی‌تأثیر نبوده است.

مهم‌تر از همه اما افراط تاریخ‌نگاری رسمی و صداوسیما در تخریب است تا در مقابل دیوی که ساختند فرشته‌ای ساخته شود. ایرانیان با پیشینهٔ آیین زرتشت «دوگانه‌ساز»ند و به امور مختلف نگاه خیر و شر و اهورا / اهریمن دارند.

عامل دیگر سفرهای متعدد ایرانیان به ترکیه است. برخی احساس می‌کنند پروژهٔ رضاخان در ایران ناکام ماند و هم‌تای او مصطفی کمال پاشا در ترکیه آن را جلو برد. همسایگی ترکیه با ایران، علاقهٔ وافر رضاشاه به آتاتورک به رغم بی‌علاقگی او به مردمان ترک و نفوذ فرهنگی ترکیه در ایران در سال‌های اخیر به سبب سریال‌های شبکه‌های جم این مقایسه را دامن زده است.

۲. هر چند سوم اسفند با نام رضاخان پیوند خورده اما سیدضیاء خود را مرد شمارهٔ یک می‌دانست. در اصطلاح سینمایی‌ها نقش اول او بود و رضاخان نقش مکمل را ایفا می‌کرد و بعد از ۱۰۰ روز و با حذف سیدضیاء به نقش اول تبدیل شد. از این رو از تبلیغ کنندگان می‌توان پرسید چرا اصرار دارند نقش سیدضیاء را فراموش کنند یا کم‌رنگ جلوه دهند؟

این یادآوری می‌تواند مفید باشد که در سال ۱۳۲۲ و در آغاز سلطنت محمدرضاشاه جوان و در حالی که کشور در ضعف کامل پس از اشغال و تحقیر توسط قدرت‌های خارجی به سر می‌برد مجلس چهاردهم تشکیل و دکتر محمد مصدق، نمایندهٔ اول تهران شد و سیدضیاء الدین طباطبایی هم به عنوان نمایندهٔ یزد به مجلس چهاردهم راه یافت. مصدق اما به اعتبارنامهٔ او اعتراض کرد و تلویحا هشدار داد که سیدضیاء درصدد انجام کودتایی دیگر است و همین هم یعنی مصدق هم سیدضیاء را مجری اصلی می‌دانسته است.

مخالفت دکتر مصدق با اعتبارنامه سیدضیاء در آغاز مجلس چهاردهم در دو نطق ۱۶ و ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ سیدضیاء را پس از ۳۳ سال وادار کرد به صراحت بگوید اگر چه نقش اول با او بوده اما مسئول عملکردهای بعدی نیست. با این حال به صراحت گفت: «کودتا را به قصد نجات مملکت انجام دادم.»

۳. این ادعا یا تصور که مدرن شدن ایران با رضاشاه شروع شد، درست نیست، زیرا روند نوسازی ایران از زمان ولیعهدی عباس میرزا آغاز شده بود و اگر خود او بر تخت می نشست بسی زودتر شاهد گذار ایران از سنت به مدرنیسم و تجدد بودیم و از نابختراری های ایرانیان است که عباس میرزا قبل از آن که به سلطنت برسد، درگذشت و مسیر تغییر کرد.

یادمان باشد که سردار سپه هم خود رییس الوزرای یک پادشاه قاجار بود. همین که قزاق بود یعنی قشون داشتیم. اولین مرکز آموزش عالی ایران هم نه دانشگاه تهران که دارالفنون است. بسیاری از فناوری های مدرن را ناصرالدین شاه به ایران آورد. با سه سفر او به فرنگ که در تاریخ پادشاهی ایران بی سابقه بود نگاه او تغییر کرد. این گونه نیست که رضاشاه ایران را ابتدا به ساکن مدرن کرده باشد البته روند مدرنیزاسیون را سرعت و وسعت داد ولی انکار دستاوردهای قبل حاصل تبلیغات عصر پهلوی است. تبلیغات شدید ضد قاجار در دوران حکومت پهلوی تصویر شاهانی بی عرضه و زن باره و عقب افتاده را از سلسله قاجار ترسیم کرده و این انگاره به خاطر قراردادهای خفت بار ترکمنچای و گلستان و قتل امیرکبیر در آغاز صدارت ناصرالدین شاه و همسران فراوان فتحعلیشاه و عافیت طلبی احمد شاه قوت گرفته است. حال آن که اگر معیار نگاه مدرن باشد، ناصرالدین شاه از هر پادشاه دیگر ایران مدرن تر بوده است و کافی است سفرنامه های او را بخوانیم.

اگر قرار باشد به خاطر ضعف و فتور دوره احمدشاه، اسلاف او را هم تحقیر کنیم این قاعده باید شامل پهلوی ها هم بشود و بپرسیم چرا از ضعف محمدرضا در سال ۵۷ به رضاشاه نمی رسند یا از شاه سلطان حسین صفوی به اجداد او خاصه شاه عباس و کل صفویه را زیر سؤال نمی برند؟

۴. این پرسش قابل طرح است که اگر رضاخان تنها به فکر آبادانی ایران بود و قدرت و سلطنت و حکومت نمی اندیشید، چرا به رییس الوزرای بسنده نکرد و در پی تأسیس جمهوری و برانداختن قاجار برآمد و بعد از مخالفت روحانیون با جمهوری به فکر آن افتاد که خود شاه شود؟ احمدشاه که به معنی واقعی کلمه سلطنت می کرد نه حکومت و اصلا از ایران رفته بود و در پاریس خوش می گذراند.

در پاسخ گفته می شود هر آینه امکان داشت احمدشاه او را عزل کند و پروژه های سردار سپه ناتمام بماند. پاسخ خود رضاشاه اما این است: «من تاج را از سر احمدشاه برداشتم و بر سر خودم گذاشتم. تاج پادشاهی زمین افتاده بود. من از روی زمین برداشتمش نه از سر کسی.»

۵. استخوان بندی و تیم اصلی ۱۰ سال اول سلطنت رضاشاه را ۷ چهره شکل می دادند و رضاشاه در دهه دوم، هر هفت نفر را به شکلی کنار زد.

اگر کارنامه ۱۰ سال اول سردار سپه / رضاشاه قابل دفاع است چرا با معماران همان دوره چنان کرد و اگر کارنامه اینان قابل دفاع نیست و از حذف آنان می توان دفاع کرد پس معماران اصلی که بودند؟ آن چه به عنوان خدمات رضاشاه توصیف می شود در واقع حاصل فکر و عمل این ۷ نفر است: مستوفی الممالک، نصرت الدوله فیروز، عبدالحسین تیمورتاش، مخبرالسلطنه هدایت، محمدعلی فروغی، علی اکبر داور و سیدحسن تقی زاده. بر این اساس می توان گفت رضاشاه چوب جفا به اینان را خورد و اگر در سال های آخر یکی از این ۷ نفر در کنار او بود از آن پایان تراژیک چه بسا می جست. در روزهای آخر فقط فروغی مانده بود آن هم نه در حکومت که کنج خانه و اگر او هم نبود مجال انتقال سلطنت را نمی یافت.

۶. اگر نقش اول کودتا سیدضیاء بوده چرا او را پس از ۱۰۰ روز کنار زدند و اگر ستایش کنندگان رضاشاه به کارنامه او کار دارند و نه نحوه روی کار آمدن او چرا کاری به سیدضیاء ندارند؟ ساده سازی ماجرا این است: ایران آشفته بود و رضاشاه ظهور کرد و با انگلیس ها درافتاد و چون جانب آلمان ها را گرفت همان انگلیسی ها او را کنار گذاشتند و به تبعید فرستادند. به عبارت دیگر اگر به قدرت و تخت رسید حاصل لیاقت خودش بود و اگر کنار زده شد، دسیسه خارجی بود. با این وصف چرا سلطنت در خانواده پهلوی را ادامه دادند؟ پاسخ می دهند تا حکومت به دست کمونیست ها نیفتد. این آشفتگی به خاطر انکار سیدضیاء است؛ حال آن که اگر او را از معادله کنار نگذاریم، حل آن ممکن است.

۷. موج تبلیغات کنونی برای رضاشاه در عصر محمدرضا هم نبوده و شاه تا مدت ها کاری به پدرش نداشت و در آغاز دهه ۵۰ و به خاطر جشن های ۲۵۰۰ ساله بود که اسکناس تصویر پدر و پسر منتشر شد وگرنه خود محمدرضاشاه علاقه ای به تجدید خاطرات پدر نداشت. تنها در سالنامه دنیا رجال قدیمی از عهد رضاشاه خاطره می نوشتند. به عبارت دیگر آن قدر که در سال های اخیر از

رضاشاه می شنویم در دوره محمدرضاشاه که پسرش بود، نمی شنیدیم! یک دلیل این بود که برای شاه مناسبت های تاریخی آزرده بود. این که در روز آغاز سلطنت او پدر و اعضای خانواده در حال ترک ایران بودند، او پادشاه ایران شده بود ولی پدرش در آفریقای جنوبی و جزیره موریس روزگار می گذراند و تا چند سال جنازه او را نمی توانست برگرداند موضوعاتی نبود که بخواهد مدام یادآوری کند.

۸. هواداران سلطنت از جمهوری اسلامی انتقاد می کنند که در این ۴۲ سال و در تریبون ها و صداوسیما و کتب درسی تا توانسته سیمای رضاشاه را سیاه جلوه داده است. اما آیا این همان کاری نیست که پدر و پسر طی ۳۷ سال با قاجار کردند؟ اگر خودشان به خاطر مدرنیسم شایسته ستایش بودند ناصرالدین شاه مدرن نبود؟ اگر گناه ناصرالدین شاه قتل امیر کبیر بود - که بود - چرا پدر و پسر در حق دکتر مصدق که امیرکبیر دوباره ای بود، چنان کردند؛ حال آن که مصدق تا لحظه آخر به سلطنت مشروطه وفادار ماند؟

۹. در رد اتهام انگلیسی بودن رضاشاه گفته می شود اگر انگلیسی بود چرا او را برداشتند و به تبعید فرستادند و تحقیر کردند و حتی چمدان های او را در بندرعباس تفتیش کردند تا جواهرات سلطنتی را نبرده و نذدیده باشد. جدای این که انگ انگلیسی را درست بدانیم یا نه فراموش نکنیم

اولاً: این همه آدم که از هم طلاق می گیرند هم روزی ازدواج کرده و خاطرات مشترک داشته اند و دارند. روزگاری شاید مورد وثوق بوده و بعد از چشم آنها افتاده است. درست مثل رفتاری که خود رضا شاه با تیمورتاش و داور و دیگران داشت. به عرش می بُرد و بعد که خشم می گرفت، بر فرش می کوفت.

ثانیاً: چرا انگلیس در جنگ دوم جهانی به اشغال ایران روی آورد؟ برای یاری اتحاد شوروی که در مقابل آلمان تاب آورده و می توانست هیتلر را شکست دهد و روس ها خواستند رضاشاه برود و انگلیسی ها اجرا کردند نه این که انگلیسی ها در رقابت با آلمان ها او را بردارند.

رضاشاه عمیقاً ضد کمونیست بود و شوروی را خوش نمی آمد. پس بهتر آن است که گفته شود دولت انگلستان به خواست اتحاد شوروی رأی به حذف رضاشاه داد و روس ها هم لایذ فکر می کردند سر فرصت با شاه جوان وارد گفت و گو می شوند.

۱۰. در تبلیغات رسمی و در سریال های تلویزیونی بارها گفته شده که دولت انگلستان مجری کودتای سوم اسفند بوده است. دکتر همایون کاتوزیان اما اول بار ثابت کرد که سفارتخانه در جریان بوده و وزارت خارجه در جریان نبوده است. آقای زیباکلام هم در مناظره ها و کتاب خود روی این موضوع که وزارت خارجه انگلیس ابتدا در جریان نبوده بسیار تأکید دارد تا اتهام وابستگی را بزدايد.

توضیح دکتر مجید تفرشی اما در مناظره ای دیگر گویاست که در بریتانیا و در اموری از این دست تنها وزارت خارجه تصمیم نمی گیرد تا اگر بی اطلاع بود یا بعداً مطلع شد هر گونه احتمال ارتباط را نفی کنیم. در حالی که سفارتخانه ها هم اختیار گسترده داشتند و اصطلاح «وزیر مختار» گویاست. جدای این وزارت مستعمرات که در هند دفتر داشته و نخست وزیری و سازمان اطلاعات و امنیت هم طرح می دادند.

در این فقره می توان این روایت را پذیرفت که سیدضیاء با سفارت تماس گرفته و موافقت آنان را جلب کرده بود و وزیر مختار هم مسئولیت را بر عهده گرفت. اما این که در لندن طرحی را نوشتند و دادند دست آبرونساید و او هم مثل فیلم ها برای هر یک از افراد اعم از سیدضیاء و رضاخان نقشی را تعریف کرد به درد سریال های تلویزیونی ایران می خورد.

۱۱. حامیان و مدافعان رضاشاه هم به او در مردم سالاری و دموکراسی و حقوق ملت و آزادی های مدنی و سیاسی و اجتماعی نمره مثبت نمی دهند و درباره یکپارچگی ایران و جلوگیری از فروپاشی ستایش می کنند. وقتی در این باره اتفاق نظر وجود دارد چرا سعی در نگاه صفر و صدی و سیاه و سپیدی داریم؟

۱۲. الگوبرداری رضاشاه از آتاتورک ناقص بود. ترکیه صاحب حزب و پارلمان و جامعه مدنی شد و آتاتورک مال اندوزی نمی کرد. رضاشاه اما سراغ خرید یا تصرف املاک رفت و حزب و پارلمان و روزنامه را لگدکوب کرد.

۱۳. گفتمان مذهبی چه در ترکیه و چه در ایران قوی بود و هست. اگر کسانی گمان می کنند وقوع انقلاب موجب بازگشت ایران به گفتمان مذهبی شد به ترکیه امروز نگاه کنند که بدون انقلاب، قدرت در اختیار یکی از نیروهای تربیت شده در مکتب اخوان المسلمین است. وقتی در ترکیه لاییک، این اتفاقات افتاده لایبسته رضاشاه حتی اگر انقلاب ۵۷ در نمی گرفت نیز به همین فرجام می رسید.

۱۴. نوع مواجهه ایرانیان با نیروهای اشغالگر در دو جنگ اول و دوم هم در ارزیابی کارنامه رضاشاه نباید فراموش شود. در جنگ اول دولت مرکزی اقتداری نداشت و از ارتش سراسری خبری نبود و عشایر و دیگران با چنگ و دندان و با سلاح هایی که در اختیار داشتند در مقابل اشغالگران ایستادند. در جنگ دوم ارتش ۱۰۰ هزار نفری و قدرت دولت مرکزی داشتیم اما انگیزه های محلی از میان رفته بود و به طرفه العینی هر جا را خواستند گرفتند و به شاه مملکت گفتند برو که اگر به تهران برسیم پوستت را می کنیم و زودتر به سمت جنوب راه افتاد؛ قبل از آن که روس ها که به قزوین رسیده بودند، وارد تهران شوند.

۱۵. خطای رضاشاه گرایش به آلمان ها نبود. این تصور بود که مدرنیسم بی مدرنیته شدنی است. مدرنیسم تجدد ظاهری است. ساختمان های جدید و محصولات فناوری و... مدرنیته روح تمدن است؛ دموکراسی.

رضاشاه در جمع اولین گروه محصلان اعزامی به اروپا که مهدی بازرگان نیز در شمار آنان بود، توصیه کرد تکنیک فرنگ را یاد بگیرند و به کارهای دیگر کار نداشته باشند. اما مگر می شد؟ هم تکنیک را یادگرفتند و هم به کارهای دیگر از جمله شیوه تمشیت امور کار داشتند.

۱۶. این پرسش مهم است که اگر رضاشاه چنان است که تلویزیون من وتو تصویر می کند چرا وقتی داشت می رفت همه شاد بودند و احساس می کردند سایه دیکتاتور کم شده و چرا محمدرضای جوان در ۱۲ سال اول می کوشید سیمای پادشاهی دموکرات را ترسیم کند و هیچ یک از کارهای پدر را در آن دوازده سال اول تکرار نکرد؟

۱۷. رضاشاه علاقه ای به عنوان شاه نداشت و همین یک موقعیت پارادوکسیکال ایجاد کرده بود. همیشه لباس نظامی بر تن می کرد. بیشتر اوقات می ایستاد. حرمسرا نداشت. (چند همسری را به معنی حرمسرا ندانیم). شاهان اهل سفر و ضیافت و می گساری و زن بارگی و بزم و خنیاگری اند و او هیچ یک نبود و تنها اهل دود بود؛ آن هم چندان که گرفتار نشود. تنها سفر خارجی او در دوران پس از سردار سپه هم به ترکیه بود. از این رو عنوان «دیکتاتور» او را بیشتر می سزد و اطلاق آن را نباید به معنی ضدیت مطلق دانست، چون حامیان و مدافعان نیز او را از جنبه های دیگر می ستایند.

آخرین پادشاه کلاسیک ایران ناصرالدین شاه قاجار است. حتی مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و احمدشاه هم نه. شاه یعنی ناصرالدین شاه و به خاطر همین تصویر او روی قلیان و قوری و قندان باقی مانده است. سردار سپه اگر می توانست عنوان دیگری برای خود بیابد آن فرجام را نمی یافت. شاهی اقتضائاتی دارد که رضاشاه نداشت.

۱۸. وضعیت رضاشاه در سال های تبعید به واقع رقت بار است و هر قدر هم بخواهیم سیمای یک قهرمان را از او ترسیم کنیم بخش آخر کار را خراب می کند. شگفتا که فرزند او نیز به چنین سرنوشتی مبتلا شد. اگر انگلستان آن بلا را سر رضاشاه آورد چرا محمدرضاشاه فاصله نگرفت؟ چرا پشت مصدق که داشت از همان انگلستان انتقام می گرفت نایستاد؟

۱۹. دست آخر این که تبلیغات شبکه من وتو آن روی سکه تاریخ نگاری رسمی صداوسیماست. همان گونه که انگ مزدور و جاسوس و خودفروخته، مطلق انگارانه است نفی همه روابط و دیکتاتوری ها هم مطلق انگاری است. برای رهایی از این وضعیت نه نیاز است که دستاوردها را انکار کنیم که کافی است ایران ۱۳۰۰ را با ایران ۱۳۲۰ مقایسه کنیم و نه نیاز است نگاه نوستالژیک داشته باشیم.

یادمان باشد که در ایران و در این ۱۱۵ سال دو انقلاب بزرگ درگرفته است. اولی مشروطه در ۱۲۸۵ خورشیدی و دومی انقلاب ۱۳۵۷. عملکردها را باید با اهداف این دو انقلاب سنجید.

رضاشاه پهلوی به میزانی بد است که از مشروطه دور شد و به میزانی خوب که به مشروطه عمل کرد؛ هر چند که در سیاست بهتر است از تعابیر توصیفی خوب و بد بهره نبریم. همان گونه که نفی رضاشاه با اصرار بر انجام برخی روش های او سازگار نیست ستایش او نیز با مدعای مردم سالاری نمی خواند.»